

Akhlaq-i zistī

i.e., Bioethics Journal

2023; 13(38): e6

The Bioethics and Health
Law InstituteMedical Ethics and Law
Research CenterInternational Association
of Islamic Bioethics

Social Outcomes of States' Support of Citizenship Welfare Rights; from Welfare to Postwelfare State

Ehsan Aghamohammad Aghaee¹, Mahmoud Abbasi^{2*}, Hossein Khaleghparast², Keyvan Sedaghati³

1. Department of Public Law, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Medical Ethics and Law Research Center, Shahid Beheshti University of Medical Sciences, Tehran, Iran.

3. Department of Public Law, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

ABSTRACT

Background and Aim: Since past time, societies have been encountered with such damages as diseases, poverty and death. Hence, it is for centuries that many states have attempted to reduce such damages via policymaking in order to realize citizens' welfare rights. Social consequences of such initiatives are manifested in promoting citizens' life quality level. Therefore, in the modern era, the social policies of the governments have been followed with different approaches from the past and have been influenced by the surrounding conditions of the societies.

Methods: Research methodology in present paper is based on cause-and-effect analysis of data and data collection technique is based on library and documents studying in order to respond raised hypothesis in the paper.

Ethical Considerations: In order to organize this research, while observing the authenticity of the texts, honesty and fidelity have been observed.

Results: Present paper findings suggest that today states have looked at human's welfare rights through a new approach and have attempted to cover damages from people's incapability such as unemployment, disability and senescence through wisdom of the crowd and utilizing social initiatives and policymaking in macro levels since such damages would yield to reduction in incomes and consequently, mitigation in welfare level and losing human dignity.

Conclusion: The focal point of efforts can be seen in theories resulted from establishing welfare state that could improve citizens' welfare and life qualities through supportive policies and extending human security indicators in food supply, healthcare services and training and have enhanced life expectancy via a human development approach. Despite of this, states impacted by globalization, have pursued a postwelfare approach on social policymaking based on a minimum attitude toward supporting citizens' welfare rights.

Keywords: Social Policymaking; Postwelfare State; Welfare State; Welfare; State's Commitment; Citizens' Welfare Rights

Corresponding Author: Mahmoud Abbasi; **Email:** dr.abbasi@sbmu.ac.ir

Received: September 15, 2022; **Accepted:** December 02, 2022; **Published Online:** May 23, 2023

Please cite this article as:

Aghamohammad Aghaee E, Abbasi M, Khaleghparast H, Sedaghati K. Social Outcomes of States' Support of Citizenship Welfare Rights; from Welfare to Postwelfare State. *Akhlaq-i zisti, i.e., Bioethics Journal*. 2023; 13(38): e6.



انجمن بین‌المللی اخلاق زیستی اسلامی مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی انستیتو اخلاق زیستی و حقوق سلامت

مجله اخلاق زیستی

دوره سیزدهم، شماره سی و هشتم، ۱۴۰۲

پیامدهای اجتماعی حمایت دولتها از حق‌های رفاهی شهروندان؛ از دولت رفاه تا دولت

پسارفاهی

احسان آقامحمد آقایی^۱، محمود عباسی^{۲*}، حسین خالق‌پرست^۳، کیوان صداقتی^۴

۱. گروه حقوق عمومی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲. مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، تهران، ایران.

۳. گروه حقوق عمومی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: از دیرباز جوامع با آسیب‌هایی چون بیماری، فقر و مرگ مواجه بوده‌اند. از این‌رو قرن‌هاست که بسیاری از دولتها کوشیده‌اند برای کاهش آسیب‌های یادشده، سیاستگذاری‌هایی را در جهت تحقق حق‌های رفاهی شهروندان پایه‌ریزی کنند. پیامدهای اجتماعی این تدابیر، در ارتقای سطح کیفی زندگی و معیشت شهروندی نمایان شده است. با وصف این، در دوران مدرن، سیاستگذاری‌های اجتماعی دولتها با رویکردهایی متفاوت از گذشته دنبال شده و از شرایط محیطی جوامع تأثیر پذیرفته است.

روش: پژوهش حاضر، بر پایه تحلیل علی و معلولی داده‌ها تنظیم شده و روش گردآوری اطلاعات تحقیق، به شیوه اسنادی و کتابخانه‌ای در راستای پاسخدهی به فرضیه مطروحه در مقاله است.

ملاحظات اخلاقی: در تمامی مراحل تحقیق و نگارش مقاله، صداقت و امانتداری رعایت گردیده است.

یافته‌ها: بنا بر یافته‌های پژوهش حاضر، دولت‌های امروزی، با رویکردی نوین به حق‌های رفاهی شهروندان نگرسته و در این مسیر کوشیده‌اند با بهره‌گیری از خرد جمعی و به کارگیری تدابیر و سیاستگذاری‌های اجتماعی در سطح کلان، آسیب‌های ناشی از ناتوانی افراد، نظیر بیکاری، از کارافتادگی و کهولت سن را پوشش دهند، چراکه این آسیب‌ها، کاهش میزان درآمد و متعاقباً افول سطح بهزیستی و رفاه و نهایتاً از دست‌رفتن کرامت انسانی را در پی دارد.

نتیجه‌گیری: نقطه عطف تلاش‌ها را می‌توان در نظریه‌های منتج به ایجاد دولت‌های رفاهی مشاهده کرد که از طریق سیاست‌های حمایتی و توسعه شاخص‌های امنیت انسانی در تأمین غذا، خدمات بهداشتی - درمانی، آموزش، به ارتقای سطح رفاه و کیفیت زندگی شهروندان نائل آمده‌اند و موجبات بالارفتن امید به زندگی با رویکرد توسعه انسانی را فراهم آورده‌اند. با وجود این، دولتها، متأثر از جهانی‌سازی، رویکردی پسارفاهی در سیاستگذاری‌های اجتماعی خود پیش گرفته‌اند که مبتنی بر دیدگاهی حداقلی نسبت به حمایت از حق‌های رفاهی شهروندان است.

واژگان کلیدی: سیاستگذاری اجتماعی؛ دولت پسارفاهی؛ دولت رفاه؛ رفاه؛ تعهد دولت؛ حقوق رفاهی شهروندان

نویسنده مسئول: محمود عباسی؛ پست الکترونیک: dr.abbasi@sbmu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۱۱؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۳/۰۲

خواهشمند است این مقاله به روش زیر مورد استناد قرار گیرد:

Aghamohammad Aghaee E, Abbasi M, Khaleghparast H, Sedaghati K. Social Outcomes of States' Support of Citizenship Welfare Rights; from Welfare to Postwelfare State. Akhlaq-i zisti, i.e., Bioethics Journal. 2023; 13(38): e6.

مقدمه

طی دهه‌های اخیر با مطرح‌شدن موضوعاتی چون کوچک‌سازی دولت، خصوصی‌سازی در عرصه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی، اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و همچنین وجود طرح‌هایی چون هدفمندکردن یارانه‌ها، خودگردانی بیمارستان‌ها و به طور کلی ورود بخش خصوصی به حوزه‌های سلامت و آموزش، شاهد تغییرات وسیعی در حوزه وظایف، سیاست‌ها و عملکرد دولت در برخورد با شهروندان و حقوق رفاهی آن‌ها هستیم. در این تغییر رویکرد، دولت در دو راهی الزام به تأمین حق‌های رفاهی شهروندی از یکسو و دخالت حداقلی در فرآیند فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی مردم از دیگرسوی، قرار می‌گیرد. اگر بخواهیم به بررسی علل ریشه‌ای این تغییر رویکرد بپردازیم، این تفاوت، ریشه در دو دیدگاه متفاوت نظری و عملی در خصوص سیاست‌گذاری اجتماعی دارد.

ریشه‌های سیاست‌گذاری اجتماعی دولت‌های رفاهی را می‌توان در دو دیدگاه آزادی‌گرا و مردم‌گرایانه اجتماعی یافت: از یکسو اندیشه لیبرالیسم اجتماعی قرار دارد که مبنای فلسفی و نظری نظام‌های دموکراتیک معاصر تلقی می‌شود. در این دیدگاه که مبنای آن تحدید قدرت دولت در مقابل حق‌های فردی شهروندان در جامعه است، تعیین حریم خصوصی شهروندان (فردی، خانوادگی، اقتصادی) در برابر اقتدار دولتی یکی از اهداف اصلی این مکتب به شمار می‌رود و به عنوان یک آرمان سیاسی از جامعه مدنی، در مقابل قدرت نامحدود دولت حمایت می‌کند (۱). در تحلیل بیشتر آنچه یاد شد، باید بیان داشت که فردگرایی، محوری‌ترین عنصر در اندیشه لیبرال است که تمایز برداشت‌های خاص این مکتب از ارزش‌های سیاسی را در مقایسه با دیگران به خوبی توضیح می‌دهد (۲). فردگرایی، اعتقاد به نوعی اصالت و تقدم فرد نسبت به جامعه و همه پدیده‌هایی است که هویت جمعی دارند. در فردگرایی، هیچ عنصر اجتماعی مستقل از فرد به عنوان غایت یا ارزش به رسمیت شناخته نمی‌شود و اعتبار همه این‌ها تابع علایق فردی آحاد جامعه است. افراد باید آزاد باشند تا اهداف خود را

انتخاب کنند و بر اساس تجربه شخصی به هر شیوه‌ای که نفع خود را در آن می‌بینند، عمل کنند، لذا هرگونه مداخله دولت و نهادهای جمعی، فقط به منظور تأمین خواسته‌های محسوس و اظهارشده فردی قابل توجیه است و هیچ کس حق ندارد جدای از این فرآیند، از مصالح واقعی، سخن بگوید و بر اساس آن، نسخه عملی بپیچد. تنها طریق معتبر برای نیل به حقیقت، تجربه شخصی افراد است (۲).

انتقادات بسیاری بر این نظریه وارد شده است که در میان همه آن‌ها، انتقادات سوسیالیست‌ها بیشتر جلب توجه می‌کند. به باور آنان، لیبرال‌های اجتماعی به این موضوع که سرنوشت افراد تا چه اندازه به فضای اجتماعی آن‌ها وابسته است، توجهی ندارند. بنابراین مفهوم تحول اجتماعی که شرط لازم برای برقراری عدالت اجتماعی است، به فراموشی سپرده می‌شود. همچنین انتقاد دیگر آن است که لیبرال‌ها به این نکته توجه نمی‌کنند که سرمایه‌داری فقط در صورتی که سود و منافع نخبگان به خطر نیفتد، می‌تواند تا حدودی انسانی شود. به دیگر سخن، برابری فرصت بدون در نظر گرفتن برابری اساسی نتایج، بی‌معنا و غیر مؤثر است و حقوق اجتماعی تا هنگامی که شرایط اقتصادی به نحو صحیح مستقر نگردد و دولت به عنوان نیروی تعدیل‌کننده نابرابری‌های ناشی از بازارهای سرمایه‌داری تلقی نگردد، صرفاً حالتی صوری و رسمی خواهد داشت (۱).

در امتداد نظرات سیاست‌گذاری اجتماعی دولت رفاه، که می‌توان آن را مبنای این نظریه در حمایت حداکثری از حقوق رفاهی شهروندان دانست، نظریه دموکراسی اجتماعی قرار دارد. همچنین نظریه «سوسیالیسم» به زبان ساده نوعی نظریه اجتماعی است که با فردیت انسان سازگاری نداشته و آن را به منزله عضوی از پیکره اجتماع مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. بنیان این نظریه (سیوسیالیسم)، برخلاف لیبرالیسم که در آن، فرد بر جامعه ترجیح و تقدم دارد، اصالت و رجحان را به زیست جمعی انسان‌ها می‌دهد (۳).

دموکراسی اجتماعی، آن نوع از دموکراسی است که بر تأمین رفاه اجتماعی و ایجاد دولت رفاهی و توزیع ثروت در جامعه به وسیله دولت تأکید می‌کند. طرفداران دموکراسی اجتماعی در

یافته‌ها

در پاسخ به این پرسش که دولت‌ها برای تحقق حق‌های رفاهی شهروندان و رفع نیازهای رفاهی اقشار آسیب‌پذیر در فرآیند سیاست‌گذاری اجتماعی خود چه برنامه‌هایی دارند؟ و اینکه سیاست‌های اجتماعی اتخاذشده توسط دولت‌های پسارفاهی چه انتظاراتی را برآورده می‌نمایند؟ به این باور رسیده‌ایم که دولت‌ها با بهره‌گیری از خرد جمعی و به کارگیری تدابیر و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی، همچنین با رویکردی عمل‌گرایانه - حمایتی، متعهد و ملکف هستند که آسیب‌های ناشی از کاهش میزان درآمد افراد و متعاقباً عدم بهره‌مندی ایشان از سطح مطلوبی از بهزیستی و رفاه انسانی را جبران نمایند.

بحث

۱. تحول کارکردی دولت و زمینه ظهور دولت رفاه: بر اساس نظر جامعه‌شناسانی چون «ماکس وبر (Max Weber)» و «الکسی دوتوکویل (Alexis de Tocqueville)»، دولت مطلقه سرآغاز پیدایش دولت مدرن است. برخی دیگر نیز پیدایش دولت مطلقه را با پیدایش دولت مدرن یکسان تلقی کرده‌اند (۶). مارکس نیز، این دولت را محصول مرحله انتقالی در فاصله زمانی طبقات فئودالی و پیدایش بورژوازی می‌داند. در هر حال باید دولت مطلقه را اولین شکل دولت مدرن دانست که طی آن، بورژوازی در آغاز شکل‌گیری نظام مدرن سیاسی، با کنارکشیدن از عرصه سیاست و متمرکز شدن بر تولید ثروت، سبب پیدایش آن شد. با وصف این، در مراحل بعدی که این نظام با تمرکز اداری خود، همچون مانعی در مسیر حرکت بورژوازی پدیدار شد، این تفکر، به عنوان طبقه‌ای مستقل و در دفاع از منافع طبقاتی خویش، با مطلق‌گرایی دولت به مبارزه برخاست و نظام مطلقه را همچون نظامی با چهره مدرن و ریشه‌ای فئودالی، معرفی نمود. متأثر از این رویکرد، جنبشی برای تحول در این شکل از دولت آغاز گردید که محصول آن تکوین الگوی جدیدی از دولت مدرن تحت عنوان دولت محافظه کار سنتی بود که در انگلیس پس از انقلاب ۱۶۸۸ و در فرانسه پس از انقلاب

پی آن بوده‌اند تا اصول لیبرالیسم و حکومت مبتنی بر اصل نمایندگی و حاکمیت مردم را با اصول اصلاحات اجتماعی و عدالت توزیعی درآمیزند. به عبارت دیگر، در کالبد دموکراسی اجتماعی تا اندازه‌ای روح سوسیالیسم دمیده شده است. از این رو از لحاظ سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، حد واسط لیبرالیسم و سوسیالیسم قرار می‌گیرد، در نتیجه از یک طرف بر مسئولیت اجتماعی دولت تأکید دارد و از طرف دیگر پذیرنده نظام سرمایه‌داری به وجهی تعدیل شده است (۴). اگر بخواهیم تعریفی از طرفداران نظریه دموکراسی اجتماعی (سوسیال دموکرات‌ها) ارائه کنیم، می‌توان آن‌ها را در زمره متفکرانی دانست که آرزو دارند اقتصادهای سرمایه‌داری تحت نوعی کنترل اشتراکی قرار گیرد، در نتیجه طرفدارگونه‌ای اصلاحات دولتی و تدریجی هستند (۵).

بر این اساس، آنچه امروزه از دموکراسی اجتماعی برداشت می‌شود، تحقق دولت رفاهی در جامعه است، یعنی دولتی که به تأمین اشتغال کامل، خدمات رفاهی و تعدیل شکاف‌های طبقاتی از طریق سیاست‌های مالی و اجتماعی می‌پردازد. بنابراین دموکراسی اجتماعی را باید دیدگاهی بیش از دموکراسی لیبرال و در همان حال، کمتر از سوسیالیسم دانست (۴).

روش

روش تحقیقی به کار گرفته‌شده در این نوشتار، بر پایه تحلیل علی و معلولی داده‌ها و شیوه گردآوری اطلاعات تحقیق، مبتنی بر مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای در راستای پاسخ‌دهی به فرضیه مطروحه در مقاله است. در توضیح باید گفت که با وجود آنکه مقالات و کتب متعددی در زمینه نظریه دولت و انواع مختلف آن نگاشته شده است، وجه ممیزه این پژوهش آن است که سعی در آن دارد نحوه سیاست‌گذاری اجتماعی دولت در تحقق حقوق شهروندان را مبتنی بر نظریات در تطور تاریخی آن بررسی نموده و نحوه رسیدن به مرحله حاضر را تحلیل نماید.

۱۷۸۹ مسلط شد و پس از آن نیز، سومین شکل دولت مدرن، یا دولت‌های لیبرال مطرح شدند که در پی فروپاشی نظام‌های محافظه‌کار سنتی، به نمایندگی طبقه بورژوا بر عرصه سیاست چیرگی یافتند (۷).

در این بحث، ابتدا به بررسی نظریه دولت لیبرال کوچک می‌پردازیم و در ادامه آن، زمینه‌های ایجاد دولت رفاه و اوصاف آن را به طور مختصر بررسی می‌کنیم:

۱-۱. نظریه دولت لیبرال کوچک و تأمین حقوق رفاهی

شهروندان در آن: نظام‌های لیبرال اولیه در اروپا مبتنی بر اصول و ارزش‌هایی نظیر اصل عدم دخالت حداکثری دولت در فرآیندهای تولیدی و اقتصادی، محدودیت حکومت به وسیله قواعد و اعطای حق رأی و مشارکت سیاسی بودند. متأثر از این رویکرد است که می‌توان اصلاحات صورت‌گرفته در سال ۱۸۳۲ در انگلستان پیرامون اعطای حق‌های انتخاباتی به طبقات صنعتگر را سرآغاز مشی لیبرال در آن کشور دانست (۸). لیبرالیسم در واقع بستری برای ظهور دولتی بود که از آن به «دولت کوچک لیبرال» تعبیر می‌شود. به لحاظ تاریخی، برنامه سیاسی و اقتصادی لیبرالیسم، بیشتر از همه در انگلستان و در قانون اصلاح ۱۸۶۷ گسترش یافت و اقتصاددانان لیبرال انگلستان، از جمله آدام اسمیت، در ارائه نظریه «عدم دخالت دولت»، بر اساس اصولی چون آزادی قرارداد، حاکمیت قانون (در مسائل حقوقی)، بازار خودتنظیم‌شونده (مبتنی بر عرضه و تقاضا)، تفکیک قوا، دموکراسی، نامحدودبودن مداخلات دولت (در مسائل سیاسی) و مختاربودن و همدستی برای منافع متقابل (در مسائل اجتماعی)، تأثیر و نفوذ به سزایی داشتند (۷). باید اشاره داشت که سیر تغییرات وسیع اقتصادی، نخست در بریتانیا و سپس در ایالات متحده، رشد اقتصاد بازار آزاد را رقم زد. اقتصاد بازاری که مبتنی بر شیوه تولید بود و این نگرش، در دنیای سرمایه‌داری مقبول افتاد. در این شیوه، تولید با استفاده از مکانیسم قیمت تعیین می‌شود و جبرگرایی اقتصادی جامعه را هدایت می‌کند (۹) و بیانگر آن است که سازوکار بازار، شیوه زندگی شهروندان در یک جامعه را تعیین می‌کند (۱۰).

هایک (Hayek) از جمله افرادی است که معتقد به عدم دخالت دولت در عرصه اقتصاد است. او از نظریه خود با نام نظم خودجوش رونمایی می‌کند. هایک به طور مصداقی نظام قیمت‌ها را از اساسی‌ترین نظم‌های خودجوش در بازار اقتصادی می‌داند که این سیستم به طور خودجوش و با دخالت فرد فرد فعالین بازار شکل می‌گیرد. وی معتقد است در نظام بازار، رقابت وجود دارد و رقابت باعث می‌شود که افراد با هر ریسکی وارد بازار شوند و خود با تصمیم فردی به سود یا زیان می‌رسند. نظام قیمت‌ها در یک دنیای معقول، با سرعتی وصف‌ناپذیر، اطلاعات ضروری را در سطح جامعه و افراد پخش می‌کند و هیچ دستگاه ساخته عقل انسانی قادر به انجام آن نخواهد بود (۱۱). وی معتقد است آنچه نظم خودجوش جامعه فراهم می‌آورد برای همگان و خیرهمگانی، بسیار مهم‌تر از خدمات خاصی است که سازمان حکومتی می‌تواند فراهم کند (۱۲). هایک از قول دیوید هیوم (David Hume) نقل می‌کند که در یک جامعه، خیر عمومی عبارت است از تسهیل پیگیری اهدافی که افراد گمنام و ناشناخته دارند. او مخالف تأکید بر اهداف جمعی و عمومی به نمایندگی دولت است، زیرا اجازه می‌دهد گروه اندکی تقریباً درباره تمام مسائل مداخله یا قانون و محدودیت وضع کنند. به نظر وی، دولت، متولی تأمین رفاه عمومی و نیازهای افراد جامعه نیست، زیرا نه رفاه و نیاز هر کس را می‌داند و نه می‌تواند آن را به انجام رساند. او معتقد است دولت صرفاً مسئول و زمینه‌ساز شرایطی است که افراد و گروه‌های اجتماعی بتوانند رفاه خود را به شیوه‌ای راحت‌تر تأمین کنند (۱۳).

هایک معتقد به کمینه‌سازی قدرت دولت و تقویت توانایی‌های جامعه و فرد است. وی اندیشه عدالت اجتماعی، برنامه‌ریزی متمرکز و دخالت دولت در اقتصاد را زمینه‌پیدایی توتالیتاریسم و محو آزادی فردی قلمداد کرده است و دولت رفاهی را یکی از مظاهر چنین نظامی می‌پندارد. بنا به اعتقاد هایک، دخالت در اقتصاد به بهانه تأمین عدالت اجتماعی، اصل آزادی منفی را خدشه‌دار کرده است (۱۴-۱۶).

۱-۲. زمینه ظهور دولت رفاه: برخلاف نظر آدام اسمیت (Adam Smith) و دیگر اندیشه‌پردازان در دوران لیبرالیسم کلاسیک، الگوی «دولت حداقلی» و نظریه «دست نامرئی» در فرآیند عرضه و تقاضا نتوانست مانع برهم‌خوردن تعادل در عرصه اقتصاد سرمایه‌داری شود و آزادی بی‌حد و حصر اقتصادی، منجر به بروز شکاف‌ها و بحران‌هایی در متن جامعه اروپای غربی شد. بر اثر این تغییرات، زمینه‌های پیدایش و استقرار «دولت بزرگ رفاهی» فراهم شد. باید اشاره داشت که هرچند نظریه‌پردازی پیرامون نحوه دخالت بیشتر دولت در اقتصاد، از قرن هجدهم با پیدایش نظریه «اصلت فایده» مطرح بود، رویکرد جدی به دولت رفاه، با بروز بحران‌های اساسی در نظام سرمایه‌داری و از اواخر قرن نوزدهم پدیدار شد و از همین زمان جوامع غربی شاهد نقض ایده لسه‌فر (اقتصاد آزاد یا دکترین عدم مداخله) در عرصه عمومی و خصوصی شدند.

اصل لسه‌فر، معطوف به کثرت خریداران و فروشندگان بود و ادعا داشت که مکانیزم قیمت‌ها، موجب تعادل در جریان عرضه و تقاضا می‌شود، اما این نظریه در عمل درگیر مسائلی نظیر گرایش به انحصارگرایی در بخش خصوصی، کاهش فروشندگان متعدد، از بین رفتن سرمایه‌های خرد و کوچک در میدان رقابت گردید و موجب پیدایش انحصارهای چندگانه در قالب کارتل‌ها و تراست‌ها و افزایش شکاف‌های طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی شد.

از بین رفتن کشورهای توتالیتار بلوک شرق، تمایل به عمومی‌سازی حقوق در غرب و افزایش فعالیت‌های دولت رفاه، منجر به ایجاد الگوی راهبردی شد که بر طبق آن، تقسیم میان هنجارهای عمومی و خصوصی و در عمل اصلاحات نظام‌مند در رویه دخالت دولت‌ها بسیار مهم تلقی شد (۱۷). در این اندیشه، باور آن است که حقوق عمومی یک حوزه طراحی شده است که منافع عمومی (مانند رفاه عمومی) را ارتقا می‌دهد، در حالی که حقوق خصوصی، از آزادی شخصی و نوعاً آزادی منفی (نظیر حقوق معاهدات)، حمایت می‌کند. آنان معتقدند حتی هنجارهای حقوق عمومی طراحی شده تا از

هنجارهای حقوق خصوصی حمایت کند که حقوق کیفری نقطه اوج آن است (۱۸-۱۹).

به لحاظ تاریخی، دولت‌هایی اندیشه رفاه را مطرح کردند که سوسیالیسم را نپذیرفتند و بدین‌طریق دولت رفاه مطرح شد. در تبیین مبنای نظری دولت رفاه باید تأکید کرد که مبنای ایجاد دولت رفاه، توأمان، بر دو مکتب فردگرایی و جمع‌گرایی مبتنا دارد. دولت رفاه از این جهت فردگراست که به حق مطلق فرد به مثابه انسان به ما هو انسان و موقعیت حق‌مندانه او در برابر جمع توجه دارد (۲۰). در این باور، رفاه، همچون شاخصی اساسی در راستای توسعه انسانی، کیفیت زندگی فرد را ارتقا می‌بخشد (۲۱). همچنین دولت رفاه از این جهت جمع‌گراست که دولت را به مثابه نهادی در نظر می‌گیرد و توجیه می‌نماید که وظیفه حمایت از افراد را بر عهده دارد تا بدین طریق مطالبات کل جامعه را که ممکن است از جمع خواست‌های فرد برتر باشد، محقق نماید (۲۰).

همچنین در قرائتی دیگر، دولت رفاه چنان دولتی است که بر پایه و اصول دولت فردگرا بنا نشده است، اما هدف آن حمایت از حقوق افراد است. از سوی دیگر بنیان‌های این دولت، بر مبنای تفکر کمونیستی تکیه ندارد، با وصف این، تحقق رفاه شهروندان را سرلوحه تلاش‌های خود قرار داده است، در حقیقت شاید بتوان گفت دولت رفاه از ناشایستی‌های اصلی هر دو مکتب دست شسته، در حالی که فضیلت‌های هر دو را دربر گرفته است. بنابراین هدف دولت رفاه، تأمین حد اعلای پیشرفت و رفاه فرد است که در آن دولت متعهد می‌شود سطوح معینی از اشتغال، درآمد، آموزش، بهداشت، تأمین اجتماعی و مسکن را برای همه شهروندان خود فراهم کند (۲۲).

۲. دگرگونی سیاست‌های اجتماعی در دولت‌های رفاهی

و دلایل آن: با بروز بحران دهه ۱۹۷۰ در اقتصاد کشورهای غربی، در عمل، فرضیه‌های اقتصاد مختلط دچار چالش شدند. نخستین شکاف متأثر از توسعه شرکت‌های بازرگانی جدید، بین نظریه اقتصاد مختلط و کاربرد آن، ایجاد شد؛ از سوی دیگر، تضعیف تدریجی رقابت سنتی در بازار کالاها و خدمات،

پس از جنگ جهانی دوم، موجب توسعه بازار سرمایه و تبدیل آن به بازاری با سرمایه انبوه شد. در پی آن، طبقه متوسط نیز که خواهان بازدهی سریع بودند، علاقه‌ای به الگوهای رشد اقتصادی درازمدت نداشتند. این مسائل، در کنار تمامی تحولات صورت گرفته در جوامع، موجب ایستادگی در مقابل گرایش‌های انحصاری می‌شد. در چنین شرایطی، شرکت‌های بزرگ درصدد استقرار مجدد سازوکارهای تعادل بازار برآمدند. شرکت‌های بزرگ آمریکایی، اروپایی و ژاپنی در خلال دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به شرکت‌های چندملیتی مبدل شدند و از این طریق، خود را در اقتصاد جهانی ادغام کردند. در این شرایط، به تدریج کنترل دولت بر اقتصاد تضعیف شد و تصمیم‌گیری‌های مهم و استراتژی‌های اصلی سرمایه‌گذاری شرکت‌های چندملیتی در عرصه جهانی، مستقل از کنترل دولت باقی ماند. به موازات عوامل مذکور، دوران جنگ سرد، الزاماتی را مانند، افزایش هزینه‌های دفاعی و تولیدات صنایع نظامی بر دولت‌های غربی تحمیل کرده بود که موجب اختلالاتی در سیستم اقتصادی می‌شد. بنابراین برای برقراری توازن در بودجه، ضرورت داشت که تشکیلات دولتی کوچک شود (۸). در چنین شرایطی، دولت‌های رفاهی دچار نوعی روی‌گردانی در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی‌شان که عمدتاً فراگیر و گسترده بود شدند که مهم‌ترین دلایل این تحول را به شرح زیر می‌توان بیان نمود:

۱-۲. جهانی‌شدن و تأثیر آن در سیاست‌های اجتماعی دولت‌های رفاه: مفهوم جهانی‌شدن آکنده از ابهاماتی است که پدیده پیچیده‌ای را به تصویر می‌کشد و هر روز وجه تازه‌ای از ابعاد آن مشخص می‌شود. به همین دلیل هنوز از این پدیده تعریف دقیق و کاملی که مورد اجماع باشد، ارائه نشده است (۷). در راستای آثار جهانی‌شدن بر روی سیاست‌های اجتماعی دولت‌های رفاهی، باید اشاره کرد که جهانی‌شدن عبارتی است که در آغار قرن ۲۱ ذهن بسیاری از اندیشمندان در رشته‌های گوناگون را به خود مشغول کرد و به نظر برخی «جهانی‌شدن» عبارت معرف عصر ماست (۲۳).

جهانی‌شدن به باور برخی برای تشریح روندها یا گرایش‌های مرتبط با بین‌المللی‌شدن سرمایه، تولید، تکنولوژی، فرهنگ، زندگی خانوادگی و نظایر آن به کار گرفته می‌شود و به تعبیری هم از آن برای اشاره به ایدئولوژی موجود در ورای این روندها و سودمندی آن برای جوامع استفاده می‌کنند. در خصوص منشأ و علل جهانی‌شدن نیز اختلافات بسیاری وجود دارد، با وصف این، جهانی‌شدن به مثابه یک ایدئولوژی است که هیجان زیادی ایجاد می‌کند و با طرز فکر نئولیبرال‌ها، طرفداران سیاست‌های پولی و مخالفان سیاست‌های اجتماعی رفاهی همسازی دارد. در این میان، مکتب نئولیبرالیسم با پیمودن راه سرمایه‌داری و تأکید مجدد بر اهمیت اقتصاد و نقش انسان در تولید ثروت، چنانکه باید از درک نیازهای اساسی اکثریت شهروندان عاجز ماند (۷) و همین امر، تأثیری منفی بر ارائه خدمات رفاهی از سوی دولت‌ها در جوامع توسعه‌یافته گذارد. در هر حال، آنچه نئولیبرال‌ها دنبال می‌نمایند، با اصل شناسایی حق‌های رفاهی، به عنوان مفهومی که فرد را در موضع دارنده حق و دولت را در موضع مکلف و متعهد در برابر این حق‌ها قرار می‌دهد، دارای تضادی بنیادی است (۲۴)، چراکه حق‌های رفاهی، مثبت و ایجابی هستند که تحقق آن‌ها، در گرو مداخله حمایتی حداقلی دولت‌ها خواهد بود (۲۵). با وجود این، به نظر می‌رسد که نظریه جهانی‌شدن در همه ابعاد آن، به ویژه نگاه به سیاست‌های اجتماعی دولت‌ها و پاسخگویی به نیازهای حیاتی دهک‌های مختلف جامعه، ایده‌ای در حال تکوین باشد.

۲-۲. محدودیت‌های رفاهی ناشی از الزامات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی: با توجه به تقاضای افزایش حمایت‌های اجتماعی متأثر از عللی همچون: ۱- پیرشدن جمعیت؛ ۲- دگرگونی‌های ناشی از ساختار تولید؛ ۳- بالارفتن سطح انتظارات عمومی؛ ۴- متزلزل شدن توان کشورهای صنعتی از نظر تأمین مالی هزینه‌های اجتماعی؛ ۵- کاهش نرخ رشد اقتصادی؛ ۶- عدم امکان افزایش نرخ‌های مالیاتی؛ ۷- رویکرد منفی شهروندان به سیاست‌های کسری بودجه، موجب شد دولت‌های رفاهی در سیاست‌های اجتماعی گسترده خود

نخستین نظریه‌ای که در این زمینه وجود دارد، توسط طرفداران راست رادیکال مطرح شده و بر این مسأله تأکید دارد که دولت رفاه عملاً مرده است. در این باره تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که راست رادیکال بین آنچه دولت رفاه کلاسیک وعده داده و آنچه عملاً عرضه داشته، قائل به تضاد و تناقض است و وعده‌های مذکور را صرفاً بلندپروازانه و سیاسی قلمداد می‌کند (۵).

طرفداران دومین نظریه پسارفاهی، چنین استدلال کرده‌اند که دیگر نمی‌توانیم از حاکمیت ملی سخن بگوییم، زیرا دولت‌های ملی اکنون زیر امواج خروشان اقتصاد جهانی در حال غرق شدن هستند (۲۹).

بر اساس این دیدگاه، می‌باید با جریان‌ها و امواج جهانی شدن همراه شویم، و بر این مبنا که جایگزینی شایسته و کارآمد برای آن وجود ندارد، سیاست‌های اقتصادی، عمومی و اجتماعی خود را عمدتاً با منافع سرمایه بین‌المللی و نیروهای بازار رقابتی هم‌ساز کنیم. این مکتب بر آن است که نظام‌های رفاهی دوران پس از جنگ جهانی دوم یا مرده‌اند یا در حال مرگ‌اند. ملت‌هایی که اکنون در اقتصاد دنیا به مثابه پایگاه‌های سرمایه‌داری در هم ادغام شده‌اند، اگر هزینه‌های عمومی و مقررات اجتماعی خود را محدود نمایند، به ناگزیر در عرصه رقابت آسیب می‌بینند و حذف خواهند شد، پس باید سطح هزینه‌های عمومی کاهش یابد و دولت‌ها خود را از نقش صرف تأمین‌کننده رفاه همگانی و ارائه خدمات عمومی رهایی بخشند (۳۰).

سومین نظریه‌ای که موضوعیت دولت رفاه را به چالش می‌کشد، بیش از آنکه متأثر از تحولات اقتصادی و سیاسی باشد، از تغییرات اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. طرفداران این دیدگاه را پسا ساختارگرایان تشکیل می‌دهند. آن‌ها با هرگونه تصور و مفهومی از دولت و قدرت سیاسی، به صورت امری متمرکز و مرئی و مبتنی بر حاکمیت و رضایت، مخالفت می‌ورزند. از نظر پسا ساختارگرایان، قدرت از خلال زبان فعلیت می‌یابد و به سازمان‌ها و نهادهای گوناگون منتقل می‌شود. بر همین اساس، دولت رفاه، حقیقتی در درون خود نیست، بلکه

تجدید نظر کنند، در نتیجه این دولت‌ها وادار به تحدید بسیاری از تعهدات رفاهی خود شدند (۲۶). همچنین باید افزود که از جمله الزامات فراروی دولت‌ها که به ارتقای مشارکت حداکثری شهروندان می‌انجامد، وجود احزاب و سیاست‌های رفاهی متناسب آن‌ها در ارائه خدمات عمومی است (۲۷). لازم به ذکر است که نگرانی دولت‌ها از میزان مشارکت طبقات مختلف اجتماعی به ویژه طبقه متوسط، به عنوان عامل تعیین‌کننده در انتخابات، موجب می‌شود که آن‌ها به راحتی نتوانند درآمدهای مالیاتی را افزایش دهند تا زمینه جذابیت و مقبولیت انتخاباتی فراهم آید. چنین الزامات چندگانه‌ای (سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) سبب گردیده تا دولت‌ها بکوشند راهکارهایی را برگزینند که به تعادل در سیاست‌ها و هزینه‌های ارائه خدمات عمومی و متعاقباً تضعیف سیاست‌های رفاهی بیانجامد (۲۸).

۳. دولت پسارفاهی و سیاست‌گذاری اجتماعی - رفاهی

آن: متأثر از سومین بحران اقتصاد سرمایه‌داری در دهه هفتاد میلادی (۱۹۷۰ م.) و مشکلات ناشی از آن، نظریه‌های دولت به گونه‌ای متحول شدند که زمینه ظهور دولت پسارفاهی و تحول در مبانی دولت رفاهی فراروی آمد. پیامدهای این بحران، کاهش تولید ناخالص ملی در اغلب کشورهای غربی، افزایش شمار اعتصابات کارگری، ناکامی دولت‌ها در اجرای سیاست‌های کینزی و اقتصاد مختلط و افزایش نرخ تورم را در پی داشت، بدین ترتیب به تدریج مداخله دولت در امور رفاهی شهروندان کاهش یافت و امور اقتصادی، تحت کنترل شرکت‌های چندملیتی و فعالان غیر دولتی درآمد. در این دوران، تمایل غالب به سمت دولت‌های کوچک و حداقلی گردش یافت. پیامد این اوضاع، به بحرانی دیگر در نظریات دولت‌های رفاهی انجامید و گرایش به سیاست‌های پولی و اقتصادی نئوکلاسیک بیشتر شد و الگوی دولت‌های حداقلی در قالب دوران پسارفاهی آغاز گردید.

در پاسخ به این پرسش که آیا هنوز در دوران رفاه سرمایه‌داری به سر می‌بریم یا وارد عصر دولت پسارفاهی شده‌ایم؟ سه اندیشه وجود دارد:

برساخته طیفی از گرایش‌های رقیب و ناشی از مناسبات قدرت است (۳۱). به بیان دیگر، به باور پساساختارگرایان، دولت رفاه موجودیتی اصیل از منظر سیاسی نیست که نگران بهزیستی شهروندان در جامعه مدنی باشد، بلکه رشته‌ای از مقرراتی درهم تنیده است، در نتیجه «دولت رفاه» نامی بی‌مسمی است. بدین معنا که بافت نظری این دولت ناشی از تمایلات ذهنی و آمال شهروندان در خصوص کاستی‌ها و نیازمندی‌های آنان در سطح جامعه است. از این رو واقعیتی که باید به جای آن تحلیل کنیم، راهی است که کانون‌های قدرت از طریق بخش‌های رسمی و غیر رسمی جامعه طی می‌کنند تا مشروعیت یابند (۵).

وجه مشترک تمام این نظریه‌ها در یک نکته است و آن اینکه، ما از دولت رفاه سرمایه‌داری گامی فراتر رفته‌ایم. در تقابل و متناظر با سه نظریه مذکور، سه استدلال وجود دارد که مدعی است دولت رفاه، چه به صورت نهاد و چه به صورت مفهوم، مقوله‌ای زائد و بی‌مصرف نیست:

استدلال اول، ما را به مفهوم جهانی‌شدن رجوع می‌دهد. به اعتقاد برخی متفکران، این عقیده که بهترین حرکت دولت، کنارکشیدن از کارآفرینی و تولید ثروت جامعه است، با آنچه در جریان توسعه دولت‌های آسیای شرقی رخ داده است، تناقض دارد. برخی از دولت‌های شرق آسیا، برخلاف توصیه توجیه‌گران اقتصاد آزاد، از سیاست‌های رفاهی دست نکشیده‌اند، بلکه برخلاف تصور آنان، به صورت مختلف در نظام‌سازی رفاهی فعال بودند. آن‌ها شاهد دورانی از صنعتی‌شدن شتابان بودند که دولت، از طریق اتخاذ راهبردهای سرمایه‌گذاری درازمدت که موجد سطوح بالای رشد اقتصادی بود، در آن مشارکت فعال داشت. دستیابی رفاه اجتماعی در این تفکر، از اهمیتی محوری برخوردار بوده و نظام‌های تأمین اجتماعی پیش‌اندوخته، باعث انباشت سطح بالایی از پس‌انداز ملی شدند. برای مثال، در سنگاپور، صندوق احتیاط مرکزی نه تنها تأمین مالی مراقبت درمانی و مزایای برخورداری از مسکن را پوشش داده است که به عنوان ابزار اساسی مقررانگذاری اقتصاد کلان به شمار می‌آید. با توجه به آنچه در خصوص تجربه دولت‌های توسعه‌یافته یاد شد، به نظر

می‌رسد استدلال جهانی‌شدن، در پاسخ به این شواهد، دچار چالش جدی خواهد شد (۳۲).

در بیان استدلال دوم، در ارتباط با غرب می‌توان به استدلال‌های نوکینزی متوسل شد، زیرا بسیاری از نوکینزی‌ها اعتقاد دارند که رهیافت کینزی هنوز هم می‌تواند به کار گرفته شده و دولت‌ها هنوز هم می‌توانند از طریق اقدامات مختلف، مستقیم و غیر مستقیم ایجاد کارآفرینی و رفاه کنند. به عبارت دیگر اگر بخواهیم رفاه سرمایه‌داری بقا یابد، به چیزی شبیه دولت رفاه کلاسیک، نیاز حیاتی داریم (۳۳).

سرانجام در بیان استدلال سوم باید اشاره داشت که مبنای نظری این استدلال بر پایه نگرش طرفداران نظریه‌های پسافوردیسم به اقتصاد است. آن‌ها استدلال می‌کنند که قدرت دولت رفاه از بسیاری جهات زیاد شده است. این سخن بدین معناست که دولت باید تضمین کند که کارگران هم ماهرند و هم انعطاف‌پذیر، کم و کیف خدمات عمومی با خدمات مؤسسات بازرگانی برابری می‌کند، نظام مزایا به دستمزدهای پایین یارانه می‌دهد، اما مشوق تن‌آسایی و بیکاری نیست. برای بسیاری از مارکسیست‌ها، دولت رفاه زنده و برقرار است و به خاطر خصوصیات نظام‌مند و تعادل‌بخش خود، همچنان مطرح و مورد نیاز جامعه محسوب می‌شود (۳۴).

بنابراین دولت‌ها با رویکردی مبتنی بر واقع‌گرایی بر آن شدند تا در جهت کاهش هزینه‌ها، به ویژه در بخش تأمین اجتماعی، سیاست‌های اجتماعی خود را معطوف به تشکیل نهادهای بیمه‌ای خصوصی کنند. از این رو در دوران پسارفاهی شاهد گسترش بیمه‌های خصوصی و تکمیلی در بسیاری از کشورها هستیم که این روند تاکنون نیز ادامه دارد.

افزون بر این، دولت‌های پسارفاهی بر آن شدند تا افراد تحت پوشش سیاست‌های اجتماعی رفاهی خود را کاهش دهند. در این دوران اتباع خارجی از شمول سیاست‌های حمایتی کنار گذاشته شدند و در مورد اتباع داخلی نیز شرایط، جهت دریافت چنین حمایت‌هایی سخت‌تر شد و به نوعی آزمون‌های وسع (سنجش واقعی ناتوانی در تأمین نیازهای اساسی معیشتی)، دوباره به شکلی نوین اجرا شدند.

در تمام ابعاد آن شده است و بارزترین نمود آن را می‌توان، در کاهش هزینه‌ها و محدودیت برخورداری شهروندان از چتر رفاهی دولت شاهد بود.

- آنچه جای تأمل دارد، آن است که دولت‌های پسارفاهی در رویکرد سیاستگذاری‌های اجتماعی خود، چه برنامه‌هایی را برای رفع نیاز دهک‌های آسیب‌پذیر جامعه تدارک دیده‌اند. به نظر می‌رسد دولت‌های پسارفاهی از یافتن نهادهایی جایگزین برای انجام مؤثر تعهدات رفاهی قریب به یقین ناتوان شده و این امر، موجب نارسایی در ارائه خدمات اجتماعی و در نتیجه صدمات جدی و غیر قابل جبران بر اقشار مختلف به ویژه دهک‌های آسیب‌پذیر شده است، لذا چنین به نظر می‌رسد که دولت‌های پسارفاهی با تخصیص بهینه منابع خود می‌بایست نسبت به ارائه خدمات عمومی و رفاهی به صورت حداقلی (نه به گونه‌ای که فاقد اثر باشد) اقدام نمایند. همچنین با مد نظر قراردادن اصل کفایت در ارائه خدمات تأمین اجتماعی حداقل تکفل امور عمومی شهروندان را به ویژه در خصوص دهک‌های آسیب‌پذیر، بر عهده گیرند و با رویکردی مبتنی بر حفظ کرامت انسانی و دوری از وابستگی کامل دهک‌های مذکور به حمایت‌های دولت، از اعمال هرگونه سلايق شخصی و گروهی (اقتصادی، سیاسی و اجتماعی)، اجتناب نمایند. چنین رویکردی، در بلندمدت، موجبات رشد و شکوفایی فردی و اجتماعی شهروندان در مقیاس شاخص‌های کیفی توسعه را فراهم می‌آورد و امنیت انسانی آنان را محقق می‌نماید.

مشارکت نویسندگان

احسان آقامحمد آقایی: نگارش و بازنگری متن.

محمود عباسی: نظارت بر محتوای متن.

حسین خالق‌پرست: طراحی ایده و گردآوری منابع.

کیوان صداقتی: گردآوری و جمع‌بندی داده‌ها.

نویسندگان نسخه نهایی را مطالعه و تأیید نموده و مسئولیت پاسخگویی در قبال پژوهش را پذیرفته‌اند.

همچنین از منظری دیگر می‌توان گفت که نوع برخورد دولت با شهروندان، در شرایط اضطراری (خارج از انتظارات شهروند و دولت)، به گونه‌ای رقم می‌خورد که در آن گرایش به سیاست کنترلی دولت‌ها بر منابع قدرت و مطالبات شهروندان، نسبت به شرایط غیر اضطراری و عادی (مبتنی بر کنترل حداقلی و رویکرد حمایتی) رو به فزونی دارد (۳۵).

نتیجه‌گیری

در این مقاله به مباحثی پیرامون سیاست‌های اجتماعی در دولت‌های رفاهی و دوران گذار از این دولت‌ها و جهت‌گیری‌های جدید سیاستگذاری اجتماعی در دوران پسارفاهی، پرداختیم و بیان داشتیم که به چه دلایلی برنامه‌های رفاهی و سیاستگذاری‌های اجتماعی ظهور یافتند و چگونه و در چه بستری به رشد و توسعه و بلوغ رسیدند. همچنین در خصوص تغییر جهت و علل گردش این سیاست‌ها به سوی یک رویکرد حداکثری به نحو گذرا، به بحث پرداختیم. برای جمع‌بندی مباحث یادشده، ذکر نکاتی ضروری می‌نماید:

- منشأ نظام تأمین اجتماعی مدرن را می‌توان در اروپای قرن نوزدهم جستجو کرد. پس از انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه، تأمین اجتماعی به عنوان حق ملت‌ها در قوانین بسیاری کشورها گنجانده شد و در سال‌های پایانی قرن ۱۹، تلاش برای توسعه مسئولیت دولت در مسائل رفاه اجتماعی آغاز شد.

- پس از جنگ جهانی دوم، گرایش دولت به سمت تحت پوشش قراردادن تمام اقشار جامعه به صورت بارزی قابل مشاهده بود. در این دوران، تحولات چشم‌گیری به وقوع پیوست و نظام‌های رفاهی متنوعی، با پوشش‌های گسترده، ایجاد شدند.

- در حال حاضر، در سراسر دنیا، عقب‌نشینی دولت رفاه به عنوان راهبردی عمل‌گرایانه در سیاست‌های اجتماعی دولت‌ها جایگزین شده است. این عقب‌نشینی، به دلایل مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، باعث تضعیف برنامه‌های رفاهی

تضاد منافع

نویسندگان هیچ‌گونه تضاد منافع احتمالی را در رابطه با تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله اعلام نکرده‌اند.

تقدیر و تشکر

ابراز نشده است.

تأمین مالی

نویسندگان اظهار می‌نمایند که هیچ‌گونه حمایت مالی برای تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله دریافت نکرده‌اند.

ملاحظات اخلاقی

در پژوهش حاضر جنبه‌های اخلاقی مطالعه کتابخانه‌ای شامل اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

References

1. Bashirieh H. The history of political ideas of the 20th century; Liberalism and conservatism. Tehran: Ney Publication; 1999. [Persian]
2. Tavasoli H. Individualism as the metaphysical depth of liberal thought. *Ain-e Hikmat Quarterly*. 2011; 3(7): 81-113. [Persian]
3. Ghaderi H. Political thoughts in the 20th century. Tehran: Samt Publication; 2001. [Persian]
4. Bashirieh H. Education of political knowledge (Fundamentals of theoretical and institutional politics). Tehran: Neghah-e Moaser Publication; 2003. [Persian]
5. Fitiz Petrick T. New welfare theories. Translated by Homayounpour H. Tehran: Social Security Research Institute; 2006. [Persian]
6. Rahmatollahi H, Agha Mohammad Aghae E. Contemplation on the relationship between the State and citizen: The transition from the absolute State to the constituted State. Tehran: Khorsandi Publication; 2016. [Persian]
7. Rahmatollahi H. Power Evolution (State and sovereignty from the dawn of history to the age of globalization). Tehran: Mizan Publication; 2009. [Persian]
8. Bashirieh H. Political Sociology. Tehran: Ney Publication; 1997. [Persian]
9. Chang KV. Privatization and development (theory, policy and evidence). Translated by Safar M. Tehran: Etrat No Publication (By Order of the Privatization Organization); 2009. [Persian]
10. Smith A. An Inquiry in to the Nature and Cause of the Wealth of Nations. Edited by Cannan E. Oxford: Clarendon Press; 1976. Vol.1.
11. Hayek FA. Individualism and Economic Order. London: Routledge and Kegan Paul; 1949.
12. Fon Hayek F. Law, legislation and freedom (A new account of the libertarian principles of justice and political economy) Rules and order. Translated by Moeiri M, Ghaninejad M. Tehran: The World of Economy Publication; 2013. [Persian]
13. Hayek FA. Law, Legislation and Liberty: The Mirage of Social Justice. London: Routledge and Kegan Paul; 1976. Vol.2.
14. Tohidfam M. Hayek & the Legal Democracy. *Journal of Faculty of Law and Political Sciences*. 2006; 73: 115-132. [Persian]
15. Ostevar M. Influence of Hayek's Idea on Political Ideologies of Right and Left. *Political Quarterly*. 2009; 38(4): 77-97. [Persian]
16. Sharifzadegan MH. Economic development strategies and social justice. *Social Welfare Quarterly*. 2007; 6(24): 30-39. [Persian]
17. Cebera A. The Paradigms for distinguishing between private law and public law. Kraków: Faculty of Law and Administration, Jagiellonian University; 2014.
18. Ripstein A. Force and Freedom: Kant's Legal and Political Philosophy. Cambridge Massachusetts: Harvard University Press; 2009.
19. Rosenfeld M. Rethinking the Boundaries between Public Law and Private Law for the Twenty First Century: An Introduction. *International Journal of Constitutional Law*. 2013; 11(1): 125-128.
20. Rahmatollahi H, Agha Mohammad Aghae E. Advanced course of public law, philosophical-theological schools of public law (2), Natural rights and Positives rights and their effects on the power structure and public law. Tehran: Majd Publication; 2020. [Persian]
21. Ghafari GH, Omidi RA. Quality of life index of social development (Studying Iran's civil and development programs). Tehran: Shirazeh Publishing and Research; 2011. [Persian]
22. Alem A. Foundations of political science. Tehran: Ney Publication; 2009. [Persian]
23. Kapstein EB. Workers and the World Economy. *Foreign Affairs*. 1996; 75(3): 16-37.
24. Rahmatollahi H, Agha Mohammad Aghae E. A new vision at the basics of public law (Concepts and values). Tehran: Sherkat Sahami Enteshar Publishing; 2021. [Persian]
25. Ghari Seyed Fatemi SM. Human Rights in the contemporary world (second book). Tehran: Shahr Danesh Legal Studies and Research Institute; 2009. [Persian]
26. Khaleghparast H. Expert report on the theory of the state and the optimal mechanism of social security with an emphasis on Iran's legal system. Tehran: Social Security Research Institute; 2018. [Persian]
27. Agha Mohammad Aghae E. The role of the State in the process of people's participation (a research about participatory State). Tehran: Shahr Danesh Legal Studies and Research Institute; 2013. [Persian]

28. Agha Mohammad Aghaee E, Khaleghparast H. An introduction to social security law (basics and policies of social welfare: From the welfare state to the post-welfare area). Tehran: Dadghostar Publication; 2021. [Persian]
29. Ohmae K. The End of the Nation State. London: Harper Collins; 1995.
30. Graham C. Safety Nets, Politics and the Poor. Washington D.C: Brookings Institute; 1994.
31. Mousavi MT, Mohammadi MA. Concepts and theories of social welfare. Tehran: Danjeh Publication; 2009. [Persian]
32. Goodman R, White G, Kwon H. The East Asian Welfare Model. London: Routledge; 1988.
33. Layard R. Tackling Unemployment. London: Basingstoke Macmillan. 1999.
34. Jessop B. The Transition to Post-Fordism and Schumpeterian Workfare State. In: Burrows R, Loader B. Towards a Post-Fordist Welfare State? London: Routledge; 1994.
35. Poggi G. The Development of the modern State: A Sociological Introduction. Redwood City, California: Stanford University Press; 1978.